

محدودیت‌های فرضی قانونی، بمنظور تبدیل ملک تحت نظر خود به تملک دائم و حتی تحصیل حقوق اربابی، اعمال نفوذ می‌کرده‌اند.

التاریوس (ص ۶۷۳) تأیید می‌کند که تیولداران مالیات (عوارض) را گردآوری می‌کردند و حق قضاوت و حکمیت در میان زارعین داشتند. فقط حق اعمال تنبیهات عمده را نداشتند. اظهارات شاردن نیز بسیار جالب است. می‌نویسد (ج ۵، ص ۴۱۸): زینهایی که در ازای حقوق واگذار می‌شود، تحت نظارت مأموران شاه نیست، و همچون ملک شخصی کسی است که به وی واگذار شده است. در مورد عواید و حق اربابی، با رعایا، آنچنانکه می‌خواهد رفتار می‌کند؛ همانند وضعی که در اسلاک موقوفه اروپاست. کپفر (ص، ۹۸) تیول را چنین توصیف می‌کند: انعام و تیول، که به وزراء سلطان بهنگام خدمت دهند، چون مالک آنان است و در آن، هر گونه که خواهند، رفتار کنند. شاردن (ص، ۳۱۹) حقوق تیولدار را چنین توصیف می‌کند: از منابع محلی هنگام اقامت در ملک، برای اعاشه استفاده کند و نزاع و سرافعات را فیصله بخشد.

نتیجه آن است که تیول زمان صفویه شامل بعضی حقوق اربابی بود، اما از لحاظ مالی، امتیاز قابل توجه در بسیاری از موارد، تفاوت فاحش بین تقویم و سمیزی مالیات تیول با درآمد واقعی و گردآورده تیولدار بود. سوءاستفاده از تیول بسیار بود، و هر گونه عمل علیه مدافع زورمندان، به شکست منجر می‌گشت. شاردن (ج ۵، ص ۴۱۹) می‌گوید، وزیر اعظم شاه سلیمان، شیخ علی خان زنگنه هرگز جرأت اجرای اندیشه تجدید نظر در ترتیب وضع واگذاری و تفویض اسلاک را نکرد.^۱

فئودالیسم در آسیا
نظام فئودالی در چین و هندوستان، یعنی بزرگترین و پرجمعیت‌ترین سمالک آسیایی نیز، حکومت می‌کرده است. در هندوستان، سلاطین و فئودالها برای استعمار دهقانان، سازمانها و ادارات عریض و طویلی ترتیب داده بودند. «دهقانان» که در زنجیر علایق و سنن خانواده و دهکده مقید بودند نمی‌دانستند که چرا زندگی آنان این چنین سخت و یأس‌آور است، و خدایان از چه رو اینهمه مصیبت و بدبختی را در حقشان مقدر داشته‌اند. برهمنان و روحانیان بودایی مدام به دهقانان تلقین می‌کردند که بایستی به اراده خدایان ایمان داشته باشند؛ و تسلیم و اطاعت را به آنان موعظه می‌کردند. پادشاهان خاندان گوپتا، روحانیون را بسیار گراسی می‌داشتند. آنان خود از برهمنان بودند و در عین حال، از جامعه روحانی بودایی، که هر گونه مقاومت و مخالفت را محکوم می‌ساخت، بشدت حمایت می‌کردند... ده هزار ده وقف معبد بود، و ثمر رنج صدها هزار دهقان صرف نگهداری آن می‌شد... معابد بزرگ و پتهای غول‌پیکر با سر و دستهای متعدد، دهقانان جاهل را دچار هراس می‌ساخت، و اطاعت خدایان، بهاراجه‌ها، و اشراف را به آنان القاء می‌کرد. جامعه روستایی، که زیر فشار فئودالها و مأمورین شاه قرار داشتند و مذهب اطاعت از هر قدرتی را به آنان آموخته بود، در برابر فاتحین جدیدی که به هند هجوم می‌آوردند

۱. سازمان اداری حکومت صفوی، پیشین، ص ۴۷-۴۴ (به اختصار).

(محمود غزنوی) کمترین مقاومتی نشان ندادند...»^۱ در سرزمین پهناور چین نیز در دوران قرون وسطی، نظام فتودالی بشدت تمام حکومت می کرده.

طبقه حاکم چین فتودالها (مالکین بزرگ اراضی) بودند که اسلاک وسیعی از ابراتور دریافت کرده بودند. آنان در شهر، در کاخهای پر ثروت می زیستند و اراضی خود را برای کشت و زرع به دهقانان وا می گذاشتند، و در ازای آن، عوارض هنگفتی می گرفتند. فتودال بر زندگی دهقانان تسلط مطلق داشت. می توانست او را لخت کند، اعضای بدن او را ببرد، و هر نوع سیورسات و مالیاتی میل داشته باشد از او بستاند. برای ساختن دیوار شهرها، کاخها و معبدها دهها هزار دهقان را بزور از دهات بیرون می راندند و در زیر ضربات تازیانه خیزران، به بیگاری می کشیدند. اگر یک سال حاصل، دست نمی داد، خشکسالی می شد، آب طغیان می کرد، و یا سلب هجوم می آورد، هزاران دهقان از گرسنگی جان می سپردند. در سالهای فراوانی هم، زندگی را با عسرت می گذرانند. دهقانان گرسنه اغلب خود و یا کودکانشان را به بردگی می فروختند. هرگاه دهقان پولی به وام می گرفت و نمی توانست آن را پس بدهد، رباخوار حق داشت او را برده خود سازد. رباخواران خواه از طریق خریداری و خواه در ازای مطالبات خود، اراضی وسیع را به چنگ آورده بود. روحانیون بودایی نیز در زمره زمینداران بزرگ بودند، رباخواران، سوداگران و روحانیون بودایی غرق در مکتب و تجمل روزگار می گذرانند. دهقانان کینه استثمارکنندگان خویش را در دل خود می پروراندند و اغلب بصد آنان شورش می کردند.^۲

«در سال ۸۷۴ میلادی، یکی از بزرگترین شورشهای دهقانی در چین به وقوع پیوست. هوانگ چائو در رأس قیام کنندگان قرار داشت. چند هزار دهقان، که هر روز بر شماره آنان افزوده می شد، در این قیام عظیم شرکت کردند. پس از تسخیر پایتخت، امپراتور گریخت، ولی فتودالها و ستمگران دیگر دستگیر شدند و به قتل رسیدند. ثروت پایتخت سصادره و میان بینوایان تقسیم شد. هوانگ چائو دو سال و نیم پایتخت را در دست داشت، ولی امپراتور فراری و فتودالها و قبایل کوچ نشین بار دیگر با قوای خود برای سرکوبی قیام، به راه افتادند و سرانجام حکومت نوبنیان دهقانی بطوری وحشیانه قلع و قمع شد.

پس از آنکه امپراتوری تانگ در اثر تضادهای اجتماعی و اقتصادی، سرتگون گردید و امپراتوری سونگ به روی کار آمد، مشکلات اقتصادی بار دیگر خودنمایی کرد. وضع مردم، مخصوصاً در اواسط قرن ۱۱ در اثر خشکی و کمبود محصول، بیش از پیش به سختی گرایید. دهقانان در اثر فشار مالیات و عوارض و قرض و بیم برده شدن، از دهات می گریختند؛ جادهها از گرسنگان و بیخانمانها انباشته شد. در این هنگام، یکی از حکام برای بهبود وضع اجتماعی، نظریات و برنامه های خود را به امپراتور عرضه کرد. در سال ۱۰۶۹ م، امپراتور این سرد مصلح را که «وانگ آن-شیه» نام داشت، به پایتخت فرا خواند؛ و او را به تمام صدراعظمی خود برگزید.

۱. همان، ص ۷۴.

۲. قاریخ قرون وسطی، پیشین، ص ۷۵ (با اختصار).

والگند آن. شیه به یک سلسله اصلاحات اساسی دست زد؛ دستور داد در تمام دهات انبارهای دولتی بسازند، و آنها را از برنجهای احتکاری بازرگانان انباشت، و از همین انبارها بود که میان گرسنگان برنج تقسیم می‌کرد. او همچنین دستور داد که برای کشت و کار، به دهقانان غله به وام دهند، تا پس از برداشت محصول، قرض خود را به انبار دولتی برگردانند. او با بهره کم به دهقانان وام می‌داد و از این راه سلطه رباخواران حریص را درهم می‌شکست. وی برای تمام کالاها، قیمت ثابتی معین کرد، از بار مالیاتها کاست، نظام وظیفه عمومی را برقرار کرد، دستگاه دولتی را تجدید سازمان داد و مأمورین ناشایسته و مختلس را بیرون ریخت، و وضع عمومی چین را بهبود بخشید...»^۱

ولی این وضع دوام نیافت؛ با تغییر صدراعظم، بار دیگر اوضاع سابق تجدید شد. «بطور کلی، در دوره قرون وسطی، کشاورزان چین زندگی رقت‌باری داشتند و وضع زندگی آنها بر حسب منطقه‌ای که در آن کار می‌کردند، متفاوت بود. در مناطق باتلاقی هوئه^۲، قریب یک میلیون دهقان در حالت نیمه بردگی زندگی می‌کردند. اکثر آنها، چون مقروض بودند و از عهده پرداخت قرض بر نمی‌آمدند، ناگزیر به خدمت در ارتش، یا فرار می‌شدند.

خرده سالکین، کشاورزان، و کارگران کشاورز نیز در مناطق برنج خیز وضع خوبی نداشتند. اگر یک سال محصول خوبی به دست می‌آوردند، بزحمت مخارج زندگی‌شان تأمین می‌شد. ولی در سالهایی که محصول رضایتبخش نبود، کشاورزان مقروض و گرفتار قحطی می‌شدند و اگر گرسنگی و بدبختی فشار می‌آورد، ناچار به دزدی و غارتگری دست می‌زدند. منفعت پول بسیار سنگین بود و از ۲۰ درصد تجاوز می‌کرد، و اگر کسی گندم قرض می‌کرد ناچار بود پس از دو سه درصد بر آن افزوده به قرض دهنده تحویل دهد. کارگران کشاورز برای مدت یک فصل، اجیر می‌شدند و ارباب معمولاً در حدود ۵۰ لیتر غله یا ارزن در طی ماه به کارگری پرداخت و لباس او را تأمین می‌کرد. در مقابل، کارگر ناگزیر بود از سپیده دم تا غروب آفتاب بدون فوت وقت کار کند. اگر تعطیل می‌کرد، جریمه می‌شد و اگر بیمار می‌شد سزد ایام بیماری را به او نمی‌دادند، و اگر ابزار کشاورزی را خراب یا مفقود می‌کرد، مجبور بود مجدداً تهیه و تسلیم ارباب کند.

همین شرایط سنگین و تحمل‌ناپذیر سبب می‌شد که اکثر کشاورزان فرار را برقرار ترجیح دهند و به راهزنی و غارتگری در جاده‌ها مشغول شوند، و برای آنکه کمتر به دست مأمورین انتظامی گرفتار آیند، کوهها، مناطق باتلاقی و نزارها را انتخاب می‌کردند. بازرگانان از بیم آنها، غالباً مجهز و با وسایل دفاعی کافی حرکت می‌کردند.

ابزار کشاورزی بسیار ابتدایی بود، و زمین را بوسیله گاوآهن و یاخیش شخم می‌زدند و برای اینکار، از گاوپیش یا از نیروی انسان کمک می‌گرفتند.»^۳

«در اروپا فتودالها فقط کارهای جنگی را در خور مقام خود می‌دانستند و کار بدنی و بازرگانی را تحقیر می‌کردند... و خود را به نحو غیرقابل مقایسه‌ای از دهقانان و شهریان بالاتر می‌دانستند. به پسر فتودال از

وضع فتودالها در غرب

۱. تاریخ قرون وسطی، پیشین، ص ۷۶-۷۴ (با اختصار).

هفت سالگی سواری و حمل سلاح یاد می‌دادند. در ۱۴ سالگی اسلحه دار سنپور بزرگ می‌شد، و پرورش او برای کارهای جنگی ادامه می‌یافت. داشتن سواد برای نجیب‌زاده اجباری نبود ... مراسم اعطای نجیب‌زادگی با شکوه فراوان و در حضور فتودالهای نواحی اطراف انجام می‌گرفت. کسی که به دریافت منصب نجیب‌زادگی مفتخر می‌شد، زره و جوشن آن را در برمی‌کرد و شدل سرخی به‌نشانه اینکه آمادهٔ ریختن خون خویشتن است، بر روی آن می‌پوشید.

نجیب‌زاده در حضور سنپور خویش به‌زنان در می‌آمد، و سنپور با بهنای شمشر به‌شانهٔ او می‌زد. سپس نجیب‌زادهٔ جدید بر اسب می‌جهید و مهارت و توانایی خود را برای حمل سلاح به‌تمام حاضران نمایش می‌داد. نجیب‌زادگان تمام وقت خود را در جنگ می‌گذرانیدند و در قلاع مستحکم می‌زیستند. این قلعه‌ها در زمان جنگهای فتودالی بمنظور دفاع، مورد استفاده قرار می‌گرفت، و بهنگام شورهای دهقانی، فتودالها به آن پناه می‌بردند. قلعه معمولاً در محل مرتفعی قرار داشت که اطراف آن را خندق‌کنده بودند، و پل متحرک منحصر به‌فردی آن را با خارج مربوط می‌ساخت. دیوارهای مستحکم با برجها و مزغله‌ها، قلعه را در بر می‌گرفت... تا زمانی که اسلحهٔ آتشیینی اختراع نشده بود، این قلاع تقریباً غیر قابل تسخیر بود. محاصره شدگان دشمنان را با تیر از پا در می‌آوردند، بر سر آنان آب‌جوش و قیر مذاب می‌ریختند، بر آنان سنگ می‌باریدند، و نمی‌گذاشتند از دیوار قلعه بالا روند. نجیب‌زاده سواره می‌جنگید، به هنگام جنگ «خود» بر سرب می‌نهاد، و صورت خود را با نقاب آن می‌پوشانید، و با سپر و شمشر بلند و راستی که دسته‌ای صلیب‌مانند داشت، بر اسب سوار می‌شد. بدن او با زرهی از آهن، که بعدها فولادی شد، پوشیده بود... ضرب‌المثل شده بود که صد نجیب‌زاده به هزار پیاده می‌ارزد. اینان در جنگ تن به تن، بسیار ورزیده بودند، اما نمی‌توانستند به هیأت اجتماع نبرد کنند، و تحت نظم در نمی‌آمدند... سرگرمی مورد علاقهٔ بزرگزادگان زورآزمایی یا مسابقهٔ جنگی بود... مسابقه چندین روز ادامه می‌یافت. ابتدا جنگ تن به تن شروع می‌شد و سپس دسته‌های جنگی بر روی صحنه می‌آمدند... این مسابقه‌ها اغلب با قطع اعضا و یا حتی مرگ شرکت‌کنندگان به پایان می‌رسید و فاتحین به ضیافت مفتخر می‌شدند.»^۱

نظام فتودالی

«نظام فتودالی در غرب، تقریباً از قرن هشتم میلادی آغاز شد و استخوانبندی طبقهٔ حاکمه مشخص گردید. در این سازمان، «شاه» در حقیقت سنپور بزرگ بود و در زیر دست او عدهٔ زیادی «واسال» (یعنی مالک درجه دوم) خدمت می‌کردند. این واسالهای درباری نسبت به واسالهای زبردست خویش، سنپور محسوب می‌شدند. در این سازمان اجتماعی، شاه، کلیسا، سنپورها، واسالها به‌تمام اراضی دست‌انداخته و از برکت کار مداوم سرفها، یعنی دهقانان وابسته به زمین، زندگی می‌کردند. با اینکه کشاورزان دارای زمین اختصاصی، معیشت اختصاصی، و اسلحهٔ اختصاصی بودند، حق نداشتند از سنپور خود جدا شوند و مکلف بودند که هفته‌ای چند روز در زمین ارباب کار کنند، راهها را مرمت کنند، هیزم و سوخت ارباب را تأمین کنند. ساختمانهای او را بسازند و مرمت کنند، و قسمتی از عایدات خود را از قبیل غلات، سرخ، غازه، تخم‌سرخ، ماهی، قماش، و چهار پارا به ارباب پیشکش کنند.

به این ترتیب در نظام فئودالی دوطبقه مشخص به چشم می‌خورند؛ یکی زمینداران، که قدرت سیاسی و اقتصادی را در دست دارند و با اعمال زور دهقانان را استثمار می‌کنند، و دیگر طبقه وسیع دهقانان که وابسته به زمین بودند و به نفع اربابان کار می‌کردند.

با این حال، نظام فئودالی با مقایسه با نظام بردگی، گامی به جلو محسوب می‌شود؛ زیرا در نظام فئودالی ارباب مانند برده دار حق ندارد «سرف» را بکشد ولی می‌تواند او را بفروشد. سرف از خودخانه و زندگی دارد و فقط قسمتی از حاصل کار خود را به ارباب می‌دهد. بنابراین، علایق اقتصادی سرف بیش از غلام است.

اگر سلسله مراتب فئودالی را از بالا به پایین مورد مطالعه قرار دهیم، به این نتیجه می‌رسیم که در رأس پلکان، شاه قرار دارد، که سر سلسله فئودالهاست، پایین تر از او سنیورها یا زمینداران بزرگ (که به عنوان دوک و کنت نیز خوانده می‌شدند). سپس سنیورهای درجه دوم «واسال» ها و آخر از همه شوالیه‌های کوچک قرار داشتند. هریک از اعضای سلسله مراتب یا هیراشی فئودال، نسبت به مقام برتر واسال، و نسبت به مقام پایین، سنیور بود. این سلسله مراتب نه تنها در فرانسه بلکه در سایر کشورهای اروپا حکومت می‌کرد. سنیور مالک مطلق العنان املاک بود. هر واسال قطعه ملکی به عنوان تیول، از سنیور می‌گرفت که از طریق ارث به پسر ارشد منتقل می‌شد. پس از سرگ واسال، پسر ارشد او نزد سنیور می‌آمد، در برابر او زانو می‌زد، دست خود را در دست او می‌نهاد و ضمن سوگند وفاداری، خود را واسال او می‌خواند. آنگاه سنیور تملک تیول را به او تفویض می‌کرد.

یکی از مشخصات رژیم فئودالی «عدم تمرکز» است. با اینکه سنیورها موظف به کمک جنگی به شاه بودند، فقط وقتی جنگجویانشان را در اختیار شاه می‌گذاشتند که خود می‌خواستند و گاه بجای تبعیت، به جنگ شاه بر می‌خواستند.

در سلسله مراتب فئودالی، مقامات روحانی نیز موقعیت ممتازی داشتند. اسقف اعظم، و کشیشان بزرگ در زمره سنیورها بودند و در جنگها و غارتگریها از دیگران عقب نمی‌ماندند، و همواره کشاورزان را به اطاعت و انقیاد فرا می‌خواندند. کلیسا به سردم می‌گفت: نافرمانی نسبت به امپراتور و شورش برضد او تنها خیانت به امپراتور نیست بلکه معصیتی است که سزایش با خداوند است.

سلسله مراتب فئودالی مدام در تزلزل بود. بین پادشاهان و فئودالها جنگ دائمی جریان داشت. فئودالها خود با یکدیگر همواره در زد و خورد بودند. در نتیجه این جنگها کشاورزان، خانه خراب می‌شدند. دائماً بر میزان و نوع عوارض افزوده می‌شد، فئودال مالکیت آسیا، چرخشت، شراب کشی، و روغن گیری، تنور نان پزی و مانند اینها را حق خود می‌دانست، و دهقانان برای استفاده از اینها ناگزیر بودند عوارض مخصوصی بدهند. علاوه بر این، مجبور بودند یک دهم از محصول کار خود را به کلیسا (به عنوان «عشریه کلیسا») بپردازند. فئودال حق داشت. دهقان متخلف را با مرگ کیفر دهد و به عیال او حق، بر دروازه ملک خویش، داری بر پا می‌کرد. در قرون وسطی، چنین گفته می‌شد: اینای جامعه به سه دسته اند: آنان که جنگ می‌کنند، آنان که دعا می‌کنند، و آنان که کار می‌کنند.

ضعف سلطه پادشاه، خودمختاری فئودالهای بزرگ، جنگهای بلاانقطاع فئودالها،

تبدیل دهقانان به سرف، این است سیمای جامعه فرانسه در قرن نهم تا یازدهم.^۱

از قرن دوازدهم به بعد، بتدریج، زنجیرهای اسارت فتودالی سستی گرفت و چنانکه خواهیم دید، مقدمات رشد نهضت بورژوازی فراهم گردید.

«فتودالیسم در شرق با رونق شهرهای بزرگ و پرجمعیت، تجارت جوشان خرده و عمده، و سیردانی کاروانهای بزرگ در درون کشور و بین کشورها، کارگاههای متعدد نساجی، عصاره و روغنگیری، و فرش و اسلحه و ظرف، غلامداری و بازار پررونق غلامان طرازی و خرجی و سراز کز معتبر علمی، رونق بازار بحث و تبادل فکری در زمینه های دین و علوم دینی از قبیل کلام، عرفان، فلسفه، منطق، علوم طبیعی و ریاضی و ادبی و لغوی، نوعی در آسبختگی وسیع و آزادانه تمدنها در پهنه وسیع اسلامی، و میدان فراخ مسافرتها، و شهرتها، همراه با رابطه دایر و گرم ایران با هندوچین و یونان و قفقاز و عراق و حجاز و مصر و مغرب از مختصات این عصر است. در درون این تقاطع عجیب مدنیتها و افکار، و امتزاج اسواج کودیکر حوادثی بزرگ، بروز جانهای برجولان، جسور، نکته یاب و باریک اندیش، شگفت نیست.»^۲

وابستگی کشاورزان به زمین زراعتی

«در نوشته های تاریخی شوروی، اثبات شده که از زمان فرمانفرمایی مغولان به بعد، در ایران و برخی از کشورهای همجوار، وابستگی «رعایا» به تعهدات مالیاتی و به سجل اجرای این تعهدات وجود داشته. در زمان غازان خان (۱۳۰۴-۱۳۹۵ م. / ۷۰۳-۷۹۹ ه. ق.) نام هر رعیتی در لیست مالیاتی ده محل سکونتش ثبت شده بود، و این رعیت حق نداشت آزادانه محل سکونت خود را عوض کند. پروفیسور پطروشفسکی با استناد به منابع، این فرضیه را که در دولت صفویان «رعایا» و کوچ نشینان حق نداشتند ده محل سکونت یا منزلگاه خود را آزادانه و بدون اجازه رسمی ترک کنند، ممکن می داند؛ او می گوید: در این منابع در باره «وابستگی» رعایا به محل سکونتشان، یعنی به خراج و محل انجام بیگاری، گفته شده نه در باره «وابستگی آنان به شخص فتودال. فرمان مورخ سال ۱۱۳۲ هجری (۱۷۱۰ م.) شاه سلطان حسین صفوی، که در مخزن دولتی جمهوری سوسیالیستی ارمنستان پیدا شده، نظر پطروشفسکی را تأیید می کند. در این فرمان، قانون «وابستگی» رعایا به محل پرداخت مالیات منعکس است.

اگر «کمتر از ۱۲ سال از موقعی که (رعیتها) ترک دیار کرده اند گذشته باشد، و مالیاتهای دولتی را نیز پرداخته باشند می توان آنها را به «محل» سابقشان برگردانید؛ اما اگر از زمان کوچشان بیشتر از ۱۲ سال گذشته باشد، هیچکس نباید آنها را از آن محل به «محل» سابق برگرداند.»

بر مبنای اطلاعاتی که در منابع آمده می توان نتیجه گرفت که در این دوره، «رعیتها» و «ایلیات» حتی نمی توانسته اند آزادانه محل سکونتگاه و چادرگاه خود را عوض کنند.^۳

۱. همان، ص ۲۲-۲۴ (به تناوب و اختصار).

۲. دیزگیها و دیگر گونیهای جامعه ایرانی در پویه تاریخی، ص ۲۶۹ به بعد.

۳. کشف این فرمان آ. پاهازیان است؛ رک اسناد فارسی... جزوه دان شماره ۱- ب، ص ۲۲۴ و غیره.

حتی در دوره شاه عباس اول، که بیش از دیگر شهریاران به سعادت مردم دلبستگی داشت، گاه به امر شاه، هزاران نفر از منطقه ای به منطقه دیگر کوچانده می شدند. مرگ و میر و زیانهای اقتصادی که از این رهگذر نصیب مردم می شد، موجب تأثر و نگرانی شاه نبود. در دوره نادر، مانند گذشته، مردم بی حقوق بودند. آنها که وابسته به محل پرداخت مالیات و اجرای وظیفه بودند نمی توانستند آزادانه سکونتگاه یا چادر خود را ترك کنند، و در عین حال غالباً به فرمان شاه به ایالات مختلف کشور کوچانده می شدند.^۱

نصرت الله فلسفی می نویسد:

دیگر گونی در وضع طبقه زمین دار در عصر صفویه
 آنجا را میان سرداران قزلباش تقسیم می کرد، و در نتیجه، دسراسر ایران، طوایف ترك نژاد ترك زبان برای ایرانیان اصیل پارسی گوی فرمانروا شدند، و طبقه ممتاز صاحب قدرتی در ایران پیدا شد که تمام مقامات و منصبهای بزرگ لشکری و کشوری را در دست داشت، و بر مردم ایران در کمال استبداد و قدرت حکمرمایی می کرد. به همین سبب، در دوره صفویه، با آنکه شاه را «شاهنشاه ایران» می نامیدند، کشور ایران را «مملکت قزلباش» می گفتند. در دربار ایران، به ترکی سخن گفته می شد، شاه اسماعیل به ترکی شعر می ساخت، قزلباشان ترك خود را از مردم ایرانی نجیب تر و برتر می شمردند، و ایشان را به تحقیر «تات» و «تاجیک» می خواندند.^۲

بعد از مرگ شاه اسماعیل، چون شاه طهماسب خردسال بود قدرت و نفوذ امیران قزلباش فزونی گرفت. حکومت ایران بیش از پیش، به سلوک الطوایفی گرایید. پس از آن که قدرت حکومت صفوی به سراسر ایران بسط یافت، کم کم قدرت سیاسی بر قدرت روحانی غلبه کرد، و کلاه سرخ نم دین جای خود را به دستار زرینفت ابریشمین و جیقه و جواهر و پردهای رنگارنگ داد. از دوره شاه طهماسب به بعد، عرق مذهبی سران حکومت رو به کاهش نهاد، و حرص و آرزو و علاقه به مقامات دنیوی جانشین افکار دینی گردید، تا جایی که بعضی از سران قزلباش همینکه مقصود خود را از طرف سلطان ایران عملی نمی دیدند با «مرشد کامل» از در جنگ در می آمدند، یا به سلطان روم پناه می بردند. شاه عباس برای اینکه از قدرت سران قزلباش بکاهد «از غلامان گرجی و چرکس و ارمنی و سایر اتباع غیر مسلمان خود، و از رعایای تاجیک یا ایرانی، که تا آن زمان از خدمات لشکری محروم و ممنوع بودند، سپاه منظمی ترتیب داد. این سربازان، هم دولت صفوی را از حملات بیگانگان حفظ می کردند و هم در برابر طغیان طوایف قزلباش پایداری و مقاومت نشان می دادند.»^۳

معتبرترین طبقات قزلباش، قورچیان بودند. «قورچیان در حقیقت، سواران مخصوص شاه و مأمور حفظ جان او و نگاهبان کاخهای سلطنتی بودند. عده قورچیان، که در عهد طهماسب اول چهار هزار و پانصد نفر بودند، در عصر شاه عباس به دوازده هزار نفر رسید.»^۴

۱. مأخذ، ۱۷۱، ص ۳۰۰.

۲. زندگانی شاه عباس اول، پیشین، ۱۶ ص ۱۶۹.

۳. همان، ص ۷۳-۱۷۲. ۴. همان، ص ۲۰۷.

قدرت و اختیارات سران قزلباش

در دوران حکومت صفویه، تاروی کار آمدن شاه عباس کبیر، هیچگاه تمرکز حقیقی در ایران برقرار نشد. اختلاف سران قبایل مختلف با یکدیگر و مخالفت سران قزلباش با هم، همواره موجب بروز جنگ و خولریزی، و از عوامل عدم ثبات و تمرکز در ایران بود. برای آنکه خوانندگان به مظاهر فتودالیسم و قدرت سران قبایل آشنا شوند، چند مورد از تجاسرو قدرت‌نمایی سران قبایل را ذکر می‌کنیم:

«پنج سال پیش از سرگ شاه‌طهماسب، در قلعه معروف به «قهقهه»، چند شمش طلا و لقره مفقود شد. حبیب‌بیگ استاجلو، قلعه بان و حاکم قهقهه، مدعی بود که شمشها را کسان شاهزاده اسماعیل سیرزا (که در این ایام در قلعه محبوس بودند) پنهان کرده‌اند، و اسماعیل سیرزا نیز ربودن شمشها را به دختر قلعه بان نسبت می‌داد. اتفاقاً در همان ایام، شاهزاده با زن یکی از ملازمان حبیب‌بیگ، روابط عاشقانه یافته بود، و نهانی به‌خانه وی می‌رفت. شبی شوی زن شکایت نزد حاکم برد که شاهزاده در خانه اوست. حبیب‌بیگ بی‌محابا بدان خانه رفت و در آنجا با اسماعیل سیرزا دست به‌گریبان شد، و چنان مشتی بر روی شاهزاده زد که دو دندان جلوش در دهان افتاد...»^۱

«پس از این واقعه، هیأتی برای رسیدگی به قهقهه آمدند، و شاه‌طهماسب سزاجام، حبیب‌بیگ را از حکومت قهقهه معزول نمود. بطور کلی، سران ایلیها و قبایل، نظیر علیقلیخان، شاسلو و مرشد قلیخان، نه تنها در حیطه فرمانروایی خود بلکه در کلیه امور سیاسی، مداخله و اظهار نظر می‌کردند. پس از آنکه شاه‌عباس به پادشاهی رسید، مرشد قلیخان به نام شاه‌عباس بر ایران حکومت و فرمانروایی داشت و عملاً نمی‌گذاشت که شاه از قدرت و اختیارات خود استفاده کند، و گاه علی‌رغم تمایلات شاه اقداماتی می‌نمود و نفرت و انزجار او را علیه خود بر می‌انگیخت، تا جایی که شاه در مجالس انس از رفتار مرشد قلیخان اظهار شکایت نمود، و این جریان به‌گوش خان استاجلو رسید، و وی نیز در محفل از بیمهری شاه نسبت به خود اظهار تأسف کرد. در آن مجلس، یکی از متملقان گفت: «هنوز شاهزادگان صفوی بسیارند. اگر شاه‌عباس بر وفق مراد خان رفتار نمی‌کند او را به‌گنجه می‌توان باخت و دیگری را اختیار کرد.» این خبر بیدرتنگ به‌گوش شاه رسید و شاه بر آن شد که قبل از خیانت‌خان، کار او را یکسره کند. پس با عده‌ای از سران عهد و پیمان بست، و در نزدیکی بسطام، وی را در حالی که بر بالشی به خواب رفته بود، به‌ضرب شمشیر کشتند.»^۲

یکی از اقدامات مهم شاه‌عباس پایان دادن به قدرت اسرای قزلباش و فتودالهای اشرافه‌دانش قدیم بود. او طبقات زورسند و ممتاز قدیم را، که از فرمانش سرپیچی می‌کردند، بتدریج از پای در آورد، و به‌قول شاردن: «وی بنیاد خانواده‌های قدیمی را برهم زد... و آنهایی که به‌سمت‌های مهم گماشته می‌شدند، غالباً غلامانی بودند که به‌او پیشکش شده یا در جنگ گرفتار آمده بودند.»^۳ در کتاب عالم آرای اسکندر بیگ می‌خوانیم: «مردم کارآمدی را تربیت

۱. همان، ص ۱۰ (به‌اختصار). ۲. د.ک، همان، ص ۱۴۳ به‌پند.

۳. سیاحتنامه شاردن، ترجمه محمد عباسی، ص ۸۳، ۵۲-۱۵۱ (به‌اختصار).

شاه عباس، مانند شاه اسماعیل اول در تثبیت موقعیت خود و پایان دادن به قدرت امرا، شدت عمل به خرج می داد. چنانکه نویسنده خلاصه می گوید: «آن پادشاه جنت مکان، خولها ریخت و سرها بردار آویخت، کله منارها ساخت و شهر را از آبادی پرداخت تا شوریدگیها را آرام داد.»^۲

بعضی از فتودالها و حکام نواحی، از دادن باج و خراج خودداری می کردند. بطوری که خواندسیر در کتاب تاریخ خود، حبیب السیر، می نویسد: میر عبدالله خان، جد مادری شاه عباس، از جمله حکمروایانی بود که باج و خراج نمی داد، و شاهطهماسب بر خزاین و دقایق او و حکمران سابق آن ولایت نظر داشت، این مرد پس از آنکه به حکم اجبار، به قصد عذر خواهی به قزوین رفت، باز به وظیفه خود عمل نکرد، یعنی برخلاف مرسوم زمان، پیشکش و تقدیمی قابلی با خود نبرد، و به قول نویسنده تاریخ حبیب السیر... از غایت بی عقلی، با دست تهی از سیم و زر به درگاه پادشاه هفت کشور رفت، و زبان به اعتذار و استغفار برگشاده به معاذیر نادپذیر تمسک جست. شاه طهماسب که چشم بردارایی و خزائن او داشت و شنیده بود که زر و سیم بسیار در کوهها و جنگلهای سازندگان دفن کرده است، او را با مأمورانی به سازندگان فرستاد و دستور داد که او را با رفق و مدارا یا با عذاب و شکنجه به نشان دادن محل دارایی و دفائن وادار کنند؛ ولی او در زیر شکنجه سرد و از اعلام محل دفائن خودداری کرد.»^۳

پس از مرگ شاه طهماسب اول، جانشین او شاه اسماعیل دوم، با همه مفاسدی که داشت، به حکایت کتاب نقاوة الآثار بافتودالهای خون آشام و مأمورین ستم پیشه مالیاتی سرچنگ داشت.

بطوری که از مندرجات این کتاب برمی آید در دوران کوتاه سلطنت شاه اسماعیل دوم، طبقه کشاورزان از امنیت و آراش فراوان برخوردار بودند... هیچ رعیتی روی تحصیلدار ندید، و کسی را از کسی طلبی و توجیهی و تخصیصی در کار نبود، و ارباب قلم و رقم و اصحاب تعدی و ستم در بیغوله ها رفته دفتر حساب را خشت بالین کردند؛ مانند قلم سرازکنج تاریکی و تیرگی بیرون نمی آوردند، و مانند کاغذ جایی سفید نمی گشتند...

شاه اسماعیل دوم و کشاورزان

به دورش نویسنده و اهل سیاق بسی خوارتر زهل کفر و نفاق ... عامه رعایا و کافه برایا در مهدامن امان، و هیچ آفریده را با کسی بحث بی حساب و گفتگوی دور از طریق صواب نبود؛ حتی مخالفان ملت مظهره از تعرضات بیگانه و شاناقات ترکانه فارغ البال و آسوده حال بودند، الاطایفه قزلباش و طبقه جلف اوباش، که از غضب پادشاهی... لرزان بودند.»^۴

جامعه فتودالی ایران، پس از گذراندن دوران حاکمیت طولانی ایلیخانان مغول و تیموریان، بار دیگر، بشکل قدرت متمرکز سلطنت مستبد شاهان صفوی، قد راست می کند، و به اندک پیشرفتی می رسد

وضع اجتماعی ایران از عهد صفویه به بعد

۱. ص ۱۱۰۱. ۲. ص ۱۵۲. ۳. زندگانی شاه عباس اول، ج ۱، ص ۵۶-۱۵۵ (به اختصار).

۴. محمود بن هدايت الله الاثرية، النظرية، نقاوة الآثار فی ذکرا الاخبار، به اتمام دکتر اشراقی، ص ۵۷ به بعد.

ولی سپس در زیر ضربات خارجی و داخلی برای مدتی طولانی فرسوده و نحیف می‌شود و می‌میرد، در همین دوران است که پدیده‌های نوین تاریخ، تأثیر انقلابات بورژوازی اروپا، استعمار کشورهای آسیا و آفریقا از جانب اروپاییان، دیگر امکان نمی‌دهد، که جامعه سنتی تجدید حیات کند، روبه‌ضعف و تجربه قطعی دردناک و طولانی می‌رود و سرانجام با انقلاب مشروطیت، ایران نیز پس از یک سیر دیرنده‌یی که برای بسیاری کشورهای آسیایی شاخص است، در همان جاده بزرگی گام می‌گذارد که ملل و جوامع معاصر، آنرا طی می‌کنند و خواهند کرد.

پس از این توصیف سریع، با مکتب بیشتری با مختصات این دو دوران مشخص یعنی دوران اعتلای نسبی و سپس دوران انحطاط و زوال جامعه سنتی، آشنا شویم.

آخرین مرحله نظام فئودالی در ایران، دوران صفویه، افشاریه، زندیه و آغاز قاجاریه را در بر می‌گیرد. آغاز قاجاریه، با انقلاب کبیر فرانسه و با بسط مناسب استعماری انگلستان و فرانسه و روسیه تزاری همراه است و از همین جاست که تجزیه و زوال تدریجی و نهایی فئودالیسم آغاز می‌گردد.

ولی بخود فئودالیسم در این مدت یکسان نمی‌ماند، اگر در بخشی از حاکمیت صفویان نظام فئودالی، هنوز رستقی برای ایجادگری دارد، در بخش دیگر این حاکمیت تازمانی که تجزیه قطعی این نظام آغاز می‌شود، با انحطاط کامل جامعه فئودالی ایران روبرو هستیم، اما عواملی که به رونق نسبی دوران اول که شاید تا شاه عباس دوم را در برگیرد کمک می‌کند، چند چیز است: ۱- تمرکز و امنیت نسبی طولانی، به رشد پیشه‌وری، بازرگانی داخلی، متشکل شدن اصناف، منظم شدن مقررات مالکیت فئودالی و حتی بسط بازرگانی خارجی کمک می‌کند، بار دیگر بازارهای داخلی ممالک مجرسته صفوی رونق می‌گیرد و رونق اقتصادی به پیدایش رونق فرهنگی مدد می‌رساند.

۲- کشورهای اروپایی (پرتغال، اسپانیا، فرانسه، انگلیس، روس، هلند، واتیکان به استقرار روابط با ایران بویژه در قبال بسط قدرت عثمانی، ذی‌علاقه می‌شوند و سفیران و مسافران اروپایی به ایران می‌آیند، تمدن غربی، نخستین تأثیرات خود را در برخی آداب و رسوم زندگی و لباس و هنر ایران آغاز می‌کند.

۳- صفویان برای حفظ قلمرو خود در برابر عثمانیها و خانان ازبک به پیروی از روش سرداران، و مشعشعیان، و دیگر سلسله‌های پیش از خود، سخت به تبلیغ شیعهٔ آسامیه می‌پردازند و مبلغان خود را به نام نولاییان، و تیرائییان (که در مدح خاندان علی و در ذم دشمنان آنها بی‌پرده سخن می‌گفتند به اکناف ایران گسیل می‌دارند. دین شیعهٔ اثنی‌عشری برای نخستین بار به دین رسمی، یک دولت متمرکز ایرانی مبدل می‌شود، و این دین نوین تا دورانی اجاق افکار و عواطف را برای مقابله با دشمنان شرقی و غربی گرم نگاه می‌دارد.

۴- بر این پایه تحول و حتی گاه تجدیدی در علم و هنر و فلسفه روی می‌دهد. و پس از یک دوران نسبتاً طولانی تتبع و اقتدا (Epigonisme) برخی جلوه‌های نوآوری در شعر (صائب و سبک هندی) و در فلسفه (ملاصدرا و حرکت جوهری) و علوم طبیعی و ریاضی (میرفندرسکی و شیخ بهائی) دیده می‌شود. ولی چنانکه گفتیم این جلوه نزار و ناپایدار بسی باقی نماند، سلسله صفوی بتدریج در ثروت و لذات منعمک شد و قدرت جابرانه اش به بلای جانش بدل گردید، شاه صفوی از

سوی داری اختیاراتی بی پایان، و از سوی دیگر در چنگ خواجه سرایان و زنان حرم اسیر بود، و ترس آنکه او را بکشند، یا ولیعهدش را به تخت نشاند، او را به اعمال قساوتکارانه، که کمترینش میل کشیدن به چشم نزدیکان و خویشان بود، و داشت، گروه انبوهی از قبیل روحانیان و ابسته به شاه (صدرخانه و صدرالممالک و شیخ الاسلام و سلاشیها و مدرسا و پیش نمازها) و عمال دیوانی و درباری مانند مستوفی الممالک و دیوان بیکی و بیگلربیگی و قورچی باشی و قوللر آغاسی، و ایشیک آغاسی و سران اویماقات قزلباش با اسوال هنگفت و مقامات و تبختر بی پایان، در یک زندگی بفرنج سلو از تحریکات که هرچندی یک بار به خونریزی و قتل جمعی یک خاندان و غارت منازل ختم می شد، گرد شاه صفوی را گرفته بودند، نظامات خشن، سالوسانه، و بیرحمانه، دستگاه صفوی... رمق را از مردم و اسکان رشد و گسترش را از محیط اجتماعی ستانده بود. عدم رضایت مردم در این عصر نیز، مانند همیشه رنگ الحاد مذهبی به خود می گرفت، از آن جمله می توان از مهم ترین جنبش الحاد آسیز عصر، یعنی جنبش «نقطویه» (پیروان درویش خسرو- قزوینی) نام برد، که در زمان شاه عباس رخ داد و منجر به قتل جمع کثیری به دستور شاه در سراسر ایران شد. به قول عالم آرای عباسی، ضمن ذکر وقایع هفتمین سال سلطنت شاه عباس «آن طایفه به مذهب حکما، و عالم را قدیم شمرده اند اصلاً اعتقاد به محشر، اجساد و قیامت ندارند، سکافات حسن و قبح اعمال در عافیت و ندادت دنیا قرار داده، بهشت و دوزخ را همان می شمارند، ظاهراً این فرقه را به ارتباط با دربار اکبر شاه نیز متهم می کنند، تا علاوه بر جرم الحاد خیانت سیاسی نیز بدانها نسبت داده شود.

با آنکه هسته های سرمایه داری به صورت پیدایش کارخانه های دستی و نسبتاً بزرگ و سازمانهای صنفی نسبتاً سرتب و بازارگانی داخلی و خارجی تا حدی با رونق و حتی رخنه های وسایل بدوی فنی نو (توپ، تفنگ، ساعت و غیره) در جامعه صفوی پدید شده بود فقدان مطلق امنیت، که به قول عموم جامعه شناسان بزرگ زمینه مساعد حرکت جامعه را به سوی پیش از بیان می برد. رونمای سیاسی با فشار خرد کننده و مستمگرانه و مقاومت ناپذیر خود، جامعه را در رخوت تسلیم و فساد فرو می برد، سرانجام در چنگ «گلناباد» علیه افغانان تراژدی قادسیه تکرار می شود و ایران عرصه تاخت و تاز محمود و اشرف افغان قرار می گیرد، و از پا در می آید، فتوحات بی پشتوانه نادر شاه و سلطنت ملایم ولی کوتاه مدت کریمخان زند نتوانست به نتایج محسوسی از جهت تثبیت مدنی و اجتماعی بینجامد.

سرانجام دوران دوم فرا می رسد که چنانکه خواهیم گفت دوران تجزیه و زوال نهایی نظام فتووالی است. با آنکه در آغاز این دوران آقا محمدخان قاجار موفق به ایجاد تمرکز نیروی مبدی گردید ولی جهان و زمان دیگر شده بود، و ایران ناگاه در معرض وزشهای تند تمدن رشد یافته بورژوازی اروپا قرار گرفت و دستخوش دست اندازیهایی خدعه گرانه و خیانت بار استعمارطلبان رنگارنگ شد. سیلیهای چپ و راست، این خفته قرون را سرانجام از خواب ژرفش برانگیخت، بتدریج ولی منظمآ و زش نو، آثار سدنیت کهن را بر باری داد و به جای آن مؤسسات و مقررات تازه ای نشانند و کشور را وارد مسیر تکاملی نوینی ساخت که اکنون همه خلقهای پنج قاره جهان بدان کشیده شده و می شوند. «ا

پس از این بحث کلی بار دیگر مالکیت و فتودالیزم را در عهد صفویه مطالعه می‌کنیم: به نظر مینورسکی: «مسأله مالکیت زمین در ایران، بتنهایی می‌تواند موضوع کتابی قرارگیرد، و آن را نمی‌توان بر مبنای «تشکیلات اسلامی» که در هر سلطنت دگرگونی داشت،... توجیه و حل کرد.

قطع نظر از چگونگی قوانین دولت ساسانی و صدر اسلام، عامل سیاسی که در مالکیت اراضی در ایران اثر شگرف داشت، تهاجمات ترکان و مغولان بود، که در فاصله بین سالهای ۳۹۱ تا ۹۰۶ هجری رخ داد. هنگامی که حسن نیت فرمانروایان، یا بالعکس، خوی زشت آنان، مدخلیت تام در وضع زمینداری داشته باشد، چگونه می‌توان انتظار داشت که حقوق افراد شکل ثابتی به خود بگیرد و متشکل گردد. نظر مساعد یا ناساعد شاه موجب نقض تمام حقوق مالکیت می‌گشت، و در مورد اخیر یعنی بروز نظر ناساعد، صاحب زمین را از اراضی خود محروم می‌ساخت و مایملک او مصادره می‌گردید.

در بعضی موارد، مهاجمین سوابق و سنتی را که توسط روحانیان مقرر شده بود به نفع خود تغییر می‌دادند. در سال ۵۰۹۲ (۱۱۹۵ م.) به هنگامی که خلیفه پنجهزار سوار برای اشغال مجدد بعضی از نواحی ایران، که خوارزمشاه تخلیه کرده بود، فرستاد وزیرش، مؤیدالدین، شروع به جمع آوری «قبائل» اراضی آن حدود کرد؛ به بهانه آنکه «زمین» از آن اسیرالمؤمنین است و در قبال خلیفه، کسی را یارای تملک نیست. پس از خلیفه، حکمرانان محلی به سهولت از این عمل وی، به نفع خود تقلید کردند. در زمان مغول، حقوقی که برحسب قوانین اسلامی به امام تعلق داشت، به فاتحین کافر کیش منتقل گشت.

برای فهم مطالب شاردن در خصوص مالکیت زمین در دوران صفویه، باید چهار نوع مالکیت را در نظر داشت:

(الف) اراضی متعلق به حکومت که اکثریت زمینها را تشکیل می‌داد و در مالکیت سوقت حکام بود. آنان زمینها را به قطعات بین توابعین خود تقسیم می‌کردند.

(ب) خالصه، یعنی اراضی متعلق به شاه، بعضی از این اراضی برای مخارج معینی تخصیص داده شده بود، و بعضی دیگر، تیول اعضای خاصه شریفه و افراد لشکری، که شاه لگه می‌داشت بود.

(ج) اراضی متعلق به مؤسسات روحانی، یعنی سقوفات که از طرف شاه یا اشخاص دیگر واگذار شده بود.

(د) اراضی متعلق به اشخاص مختلف. نکته جالب در همینجاست که مالکین نوع اخیر، اراضی را برای مدت ۹۹ سال در تصرف داشتند تا در این مدت، بنحودلخواه از آن استفاده کنند. در پایان این مدت، مالکین مجبور بودند حق مالکیت خویش را با پرداخت عواید یکساله آن به شاه، تجدید کنند، و یک اجاره‌نامه جدید بگیرند.

بر بیشتر اینگونه زمینها، شاه عوارض سختصری، بصورت مال الاجاره، تعیین می‌کرد، و بعضی از این اراضی از این عوارض هم معاف بودند. اراضی سوات نیز از آن شاه تلقی می‌شد، و اگر کسی می‌خواست این اراضی را تصرف کند، باید پروانه‌ای از حاکم یا نماینده شاه تحصیل کند... از دوره عباس میرزا به بعد، در نتیجه تغییر اوضاع و زیانهای که متوجه اتباع روسیه

کردید، فکر تثبیت مالکیت افراد به اراضی نضج گرفت، و بالاخره ناصرالدین شاه، در رمضان ۱۳۰۳ (ژوئن ۱۸۸۶)، بموجب فرمان به اتباع خود اختیار می دهد که «بدون ترس، از هرگونه حق تصرف و تملک استفاده کنند، و بدان، به هر نوع که مقتضی بداند، عمل نمایند.»^۱

سیورغال و اقطاع: «گاه اسلاک خاصه شاهی را در بعضی نقاط، به اشخاص و خانواده هایی می بخشیدند؛ و این ملک در خانواده مالک ناسالها و حتی نسلیها باقی می ماند. در واقع، به قول شاردن: «سیورغال تقریباً یک نوع موقوفه ارثی بود که شاه به کسی و معمولاً به یک مقام مذهبی می بخشید؛ و البته هر وقت صلاحیت از او سلب می شد ملک را باز پس می گرفتند...»^۲

فرق عمده تیول با سیورغال این بود که تیول ملک دولتی بود نه سلطنتی؛ ثانیاً تیول همراه با مقام و منصبی به کسی داده می شد و با سلب منصب از او باز پس گرفته می شد، اما سیورغال بیشتر مختص اشخاص متعین و سادات و روحانیان بوده است... تیول به قول شاردن «بر دو قسم بود: ۱) اراضی که ضمیمه شغل معینی بود، یعنی هر کس مصدرکاری می شد، مقداری اسلاک و اراضی معین در اختیار او قرار می گرفت و در واقع، جزء حقوق و مقام او محسوب می شد؛ ۲) اراضی که اختصاصاً در موارد خاصی به عنوان سوابج به کسی واگذار می شد.»^۳

اقطاع به سواردی اطلاق می شد که ناحیه و آبادی و اراضی معینی را به کسی، که مورد نظر بود، در مقابل عایدات و در واقع مالیات سالیانه معلومی، واگذار می کردند؛ و البته همیشه در نظر بود که این قطعات آب و نانی برای طرف داشته باشد... فی المثل جلفای حومه اصفهان تیول ملکه مادر شاه عباس ثانی به شمار می رفت، که ۲۲۰۵۰۰ لیور مالیات اصلی آن بود، و اراسته این پول را می پرداختند. به قول شاردن، این نوع تیول بندی در ایران تازگی نداشت. از قرنها پیش، حتی زمان هخامنشیان، چنین بود... با گذشت زمان، آشفته گیهایی در وضع تیول پدید آمد؛ شیخ علی خان زنگنه بر آن شد که تیول را مورد سمیزی قرار دهد، ولی در نتیجه اعمال نفوذ خانهای بزرگ، در این راه توفیقی نیافت. در این عصر، بخش بزرگی از اسلاک و مزارع تمام ایران جزو موقوفات بود. در دوره صفویه، مخصوصاً از سلطنت شاه عباس به بعد، جهش خاصی برای توسعه موقوفات پیش آمده است. در سال ۱۰۱۶ هـ. (۱۶۰۷ م.) شاه عباس «کل اسلاک خاصه خود را از رساتیق و خانان و قیصریه و چهار بازار و حماسات، حتی خواتیم اصابع مبارکه را، به چهارده تقسیم مقسوم، و بر چهارده معصوم وقف نمود. و قفنامه به خط جناب شیخ المشایخ، عالم عامل راسخ، شیخ بهاء الدین محمد العالی نگاشته شد. پادشاهان گرامی نژاد ایران را بعد از خود به تولیت این موقوفات معین نمود.»^۴

گنجعلی خان، حاکم نامدار کرمان، نیز اسلاک و خانان خود را وقف نمود که هنوز باقی است. در آمد موقوفات معمولاً به مصارف عمومی و اجتماعی می رسید. چنان که از محل موقوفه خواجه کریم الدین، موقوفه عقدا، (بین راه یزد)، طبق نظر واقف، به هر فرد از زوار

۱. سازمان اداری حکومت صفوی، پیشین، ص ۵۷-۲۵۲ (به تناوب و اختصار).

۲. سیاحتنامه شاردن، ج ۸، ص ۴۲۰ (به نقل از: باستانی یادری، سیاست و اقتصاد عصر صفوی، ص ۷۰).

۳. همان، ج ۷، ص ۷۷ (از همان مأخذ، ص ۷۲).

۴. روضه الصفا، ج ۸، ص ۲۹۱ (از همان مأخذ، ص ۷۴).

مشهد که ازین ده رد می‌شد، یک جفت گبوه و یک من نان می‌دادند.

از محل موقوفات مسجد شاه اصفهان، که ۶ هزار لیور عایدی داشت، و هزار «کوی» آن سهم تبولی بود و از محل در آمدگرما به و آسیاب و بازار اللهوردیخان همه روزه صدتن رهگذر و فقیر در سر مقبره اوطاعم می‌شدند.^۱ ستاسفانه عواید سرشار موقوفات را بجای آنکه در راه ایجاد بیمارستان، مدرسه، دارالایتم و یا ایجاد و تسطیح راههای ارتباطی و توسعه صنعت و کشاورزی به مصرف برسانند و با این اقدامات عده‌ای از مردم بیکاره و بیخانمان وزیان دیده‌را به کار و فعالیت وادار کنند، برعکس، عوایدی که از این رهگذرگردآوری می‌شد بین سادات و روحانیان و فقرا تقسیم می‌شد. و چون عده‌ای می‌دیدند که از این راه بدون رنج و زحمت می‌توانند زندگی کنند، تن به کارهای سودمند نمی‌دادند، و در سلک روحانیان و سادات وارد می‌شدند. باید دانست که در دوره صفویه، مانند قرون قبل، ثروتمندان و مالکان بزرگ به حکم استبداد سلاطین تأمین مالی و جانی نداشتند. «شاردن در مورد مصادره املاک و اسوا، گوید: «هرگونه بیمهری شاه بطور حتم، با مصادره اسوا و ثروت توأم است، و این تحول ثروت بدیختی شگفت آور و هراس انگیزی در بردارد؛ طرف در یک آن، چنان از همه چیز ساقط می‌شود که دیگر مالک هیچ چیز نیست، ثروت و غلام و گاهی حتی زن و فرزندش را نیز از او می‌ستانند، چنانکه جز یک پیراهن برای تعویض ندارد.»^۲

یک روایت اغراق آمیز حکایت دارد که شاه عباس خشونت خودرا از همان روز اول حکومت نشان داد، و آن عبارت از این بود که بزرگان و سرجنابانانی را که فکر می‌کرد مایه زحمت باشند به عنوان ضیافت دعوت کرد و آنان را در همان مجلس متهم به خیانت نمود و با اشاره او، سربازان به جان حاضران افتادند و همه را کشتند، و بلافاصله ۲۲ سر برنیزه بالا رفت و از پنجره‌های کاخ شاهی آویزان، و به تماشای مردم گذاشته شد.^۳ «همین سیاست خشن از طرف شاه‌عباس در دیگر مناطق نیز کمابیش اجرا شد و فئودالها و زورسندان و یاغیان یکی بعد از دیگری سرکوب شدند.»^۴

در واقع متنفذان و مقتدران چنان در بیم و وحشت و عدم تأمین بودند که شاردن گوید: «وقتی یکی از اشراف به نام رستم‌خان، هنگامی که از حضور شاه بیرون آمده بود، به دیدن آمد؛ با سیمایی بشاش وارد شد و آینه‌ای برداشت و لبخند زنان، دستارش را بر سر سیزان کرد و سپس به من گفت، هر بار که من از حضور شاه بیرون می‌آیم، برای اطمینان در آینه نگاه می‌کنم.»^۵ همو گوید که بیش از ۱۳۷ باب کاخ سلطنتی در اصفهان وجود داشت که بیشتر از مصادره اسوا بزرگان تحصیل شده بود. وقتی محمد بیگ صدراعظم، خواست آنها را بفروشد، مشتری برای آنها پیدا نشد؛ چه خریداران، آنها بدین می‌دانستند. از همینجاست که شاردن گوید: بسیاری از افراد

۱. سیاست و اقتصاد عصر صفوی، ص ۷۶-۷۲ (با اختصار).

۲. سیاحتنامه، ص ۸۳، (به نقل از همان مأخذ، ص ۸۱).

۳. ترجمه دون ژوان ایرانی، ص ۲۴۶ (به نقل از همان مأخذ، ص ۸۲-۸۱).

۴. سیاست و اقتصاد عصر صفوی، ص ۸۲-۸۱ (با اختصار). ۵. سیاحتنامه، ص ۸۳، ص ۱۵۶.

ثروتمند برای حفظ املاکشان، تبعیهدای اندیشیده‌اند، و آن این است که باقباله‌ای، عایدات املاک خود را برای نگاهداری مسجد یا مدرسه‌ای وقف می‌نمایند. در واقع، چه خوش گفته بود میرزای عالمیان، حاکم گیلان، (وقتی که ناچار شد هنگام مرگ قسمت عمده ثروت خود را به شاه‌عباس اول ببخشد): «هیئات، هیئات چندین سال وزارت کردم، و چندین خانه را غارت نمودم و دلها را به درد آوردم که یک دل (یعنی دل شاه‌عباس) را از خود راضی کنم، آن هم مقدر و میسر نشد...»^۱

مصادرهٔ اموال حکام در دورهٔ بعد نیز همچنان دنبال می‌شد، و این کار خصوصاً در زمان شاه‌عباس دوم، بیش از پیش شدت یافت؛ چنانکه جانی‌خان، حاکم کرمان، به انتقام قتل ساروتقی مقتول شد... نظر بیگ‌تورچی مأمور ضبط اموال وی در کرمان بود... به قول شاردن «تنهایی از کارگزاران همین جانی‌خانی (در گیلان) یعنی داودخان، بیش از دو میلیون «اکو» از مردم گیلان بزور اخاذی کرده بود؛ چه جانی‌بیگ پشتیبان او بود. باید اضافه کنم که اموال داودخان و حتی بستگانش را تا درجهٔ سوم مصادره کردند و دخترانش را در ملاء عام فروختند، و پسرانش مقطوع‌النسل شدند.»^۲

آخرین سلاطین صفویه نیز از این نوع دد‌نشیها روگردان نبودند.

پس از سقوط حکومت صفویه، در دوران کوتاه زمامداری نادر و کریمخان زند، مردم تا حدی از غارتگری فتودالها و زورگویان محلی رهایی یافتند؛ ولی هرگاه مظالم نادر و عمال او را در اخذ مالیاتهای بیحساب به‌خاطر آوریم، می‌بینیم در دورهٔ قدرت این سرد، با وجود امنیت ظاهری، مردم تأمین مالی، جانی و قضایی نداشتند، مخصوصاً در آخرین سالهای حکومت او، هرآن بیم‌آن بود که خشم نادری بر عقل او چیره شود و جمعی در خاک و خون افتند. نادر بر خلاف دیگر سلاطین ایران، نه تنها زمینها و املاک را بین سران سپاه و دستیاران خود تقسیم نکرد بلکه کسانی را که در حین مأموریت دیوانی به کارهای انتفاعی دست می‌زدند، مورد ملامت قرار می‌داد؛ «چنانکه سهراب بیگ‌وزیر هرات را، طی فرمانی، بمناسبت ساختن بنا و خرید سلک و آب، مورد سرزنش قرار داد و گفت، من سردی خانه بدوشم، تو نیز بجای آنکه وقت خود را در این اسور مصرف کنی، به اسور حوزهٔ فرمانروایی خود رسیدگی کن.»^۳ با این حال، نباید تصور کرد که نادر در اندیشهٔ اصلاح اسور اجتماعی و تأمین سعادت مردم بود. او مرد جنگ بود، ولی از جنگ برای تأمین صلح و آرامش و سعادت و بهروزی مردم استفاده نمی‌کرد. او موقوفات را از جنگ روحانیان درآورد، ولی قدسی در راه تخفیف‌آلام کشاورزان برنداشت. پس از بازگشت از هندوستان، مالیات سه‌ساله را بخشید ولی پس از ناکامی در حمله به داغستان، مالیات سه‌ساله را مطالبه کرد. سیاست غلط و جنایت آمیز نادر بنیان حیات اقتصادی ایران را در هم ریخت، و با تمام زور و فشار عمال نادر، بعلت فقر عمومی، میزان مالیات نقصان پذیرفت، و از درآمد دوران آخرین سلاطین صفویه به مراتب کم‌تر بود. فقط در عهد فرمانروایی کریمخان زند، مردم نفس راحتی کشیدند و از فشار فتودالها و مظالم حکام و مأمورین حکومتی کاسته شد. ولی با مرگ کریمخان

۱. تاریخ گیلان، ص ۱۳۴ (به نقل از: زندگانی شاه‌عباس اول، ج ۳، ص ۲۲-۲۷۱).

۲. سیاحتنامه، ص ۷۳، ص ۷۹ و ۹۱. ۳. مالک و ذراع در ایران، ص ۲۵۱ به بعد.